دو بخشی از شاهنامه که از ریختن خون ایرج و سیاوش سخن می‏گویند، نه همان در ژرفا و گوهر تراژیک، مقامی والا دارند، بلکه از این دید که مایه و انگیزه رویدادهای دیگر می‏شوند نیز بی همتایند.در بخش پهلوانی، از کشته شدن ایرج تا پایان یافتن کار افراسیاب، مایه و بهانه کشاکش‏ها و نبردها و رفتار و کردار بیشتر شخصیتهای شاهنامه، خون ایرج و سیاوش است و شگفتا که بخش تاریخی کتاب نیز از تأثیر این دو رویداد، بر کنار نمی‏ماند.

از آنجا که ماجرای ایرج و سیاوش، مدتی دراز، دستمایه کنش سیاسی و تلالش در راه قدرت می‏شود، آنها را با مسامحه می‏توان از دید اسطوره سیاسی بر رسید.در بخش پهلوانی، ایرانیان کینه کش و خونخواهند، و تورانیان قدرتجو و فزون خواه و از این رو، از اسطوره، بهره سیاسی و آوازه‏گری می‏جویند.در بخش تاریخی، اسطوره(به ویژه اسطوره ایرج)، وجهه سیاسی تمام می‏پذیرد و در روابط ایران و روم، بارها به ماجرای ایرج و سلمی‏نژاد بودن قیصران روم و همنژادی آنان با ایرانیان اشاره می‏شود.

اسطوره سیاسی، انگیزه کنش سیاسی و نبرد قدرت می‏شود و به تلاش و فداکاری انسان، در پی گیری آرمان سیاسی و اجتماعیش معنی می‏بخشد.به گفته ژرژ سورل، قداکاری آدمیان در آغالشهای سیاسی و اجتماعی که بی چشمداشت پاداش و سود، صورت می‏گیرد، تنها در قالب اسطوره درک شدنی است 1 .همچنین گفته شده«اسطوره شرح رویدادهای گذشته است که به آنها برای اکنون معنی و اهمیت ویژه داده می‏شود تا از این راه، اقتدار دارندگان قدرت در اجتماع استوار گردد» 1 .

در دراز نای تاریخ، اسطوره بارها در خدمت سیاست بوده است؛برخی اسطوره‏ها در گذشته دور به کار رفته‏اند و برخی به روزگار ما به کار گرفته می‏شوند، چند نمونه از این گونه اسطوره‏ها را می‏آوریم تا زمینه‏ای باشد برای باز گفت اسطوره‏های خون ایرج و سیاوش و پی آمد آنها.

**1)-اسطوره نژاد آریا**

اسطوره نژاد آریا، از نظریه سرویلیام جونز درباره سرچشمه مشترک زبانهای اروپایی مایه گرفت.نظریه سرویلیام جونز اهمیت زبانشناختی داشت.اما کسانی چون گوبینوی فرانسوی و چمبرلن انگلیسی آن را به قلمرو سیاست آوردند.هیتلر، نظریه چمبرلن را پایه دولت نژادی و نازیسم آلمان قرار داد و آن را چون ابزار دستیابی به قدرت به کار برد.او نظریه برتری نژاد ژرمن را که مدعی بود خون پاک آریایی در رگهایش روان است، با نظریه زیستشناختی داروین در آمیخت و آن را اشرافیت طبیعت نام نهاد و بدینسان برای دست اندازی به حقوق و خاک مردمان دیگر بهانه‏ای علمی-سیاسی تراشید 3 .

**2)-اسطوره سرزمین موعود**

در تورات، سفر پیدایش، یهوه در چند آیه وعده سرزمینهای را به فرزندان ابراهیم می‏دهد.از جمله در آیه‏ای آمده است:«در آن روز، خداوند با ابرام عهد بست و گفت. این زمین را از نهر مصر تا به نهر عظیم یعنی نهر فرات به نسل تو بخشیده‏ام 4 »و این گونه آیه‏ها، با تفسیر یک سویه صهیونیستها بهانه دست اندازی به قلمرو دیگران و برنامه سیاسی و نظامی دولت یهود برای توسعه طلبی در خاورمیانه شده است. 5

**3)-اسطوره‏های رومی**

رومیان که روزگاری نیرومندترین قدرت باستانی را در حوزه مدیترانه پدید آوردند، گاهی اسطوره را در راه مقاصد سیاسی به کار می‏بردند؛زمانی برای توجیه چیرگی بر یونانیان، خود را بازمانده مهاجرانی قلمداد می‏کردند که از جنگ تروآ، جان برده بودند و تسخیر یونان را کین خواستن از فرزندان ویران کنندگان تروا می‏دانستند 6 .در نخستین جنگ پونیک، سژستها stseges که بر کار تاژ شوریده بودند، برای جلب حمایت رومیان، بنیادگذاری شهر خود را به مهاجران تروآیی نسبت می‏دادند 7 .همچنین برخی یونانیان برای چیرگی بر ناخرسندی از استیلای رومیان، مدّعی شدند که رومیان و یوانیان، همنژادند.از جمله اینان، دیونیسیوس هالی کارناسی بود که با توسل به اسطوره هرکولس، مدّعی شد مردم روم بازمانده سپاهیان یونانیند که هرا کلس، در لاسیوم بر جای نهاده بود 8 .

اسطوره ایرج و سیاوش نیز بارها در روابط سیاسی و نظامی، همچون ابزار آوازه‏گری یا به مثابه اصلی پایدار به کار برد می‏شود، این کاربرد سیاسی در بخش پهلوانی شاهنامه، در لفاف کین خواهی پنهای است، اما در بخش تاریخی، به ویژه در مناسبات ایران و روم، نمایان است.

**نخست:خون ایرج:نخستین ستم**

**1)-بخش پهلوانی**

می‏دانیم که فریدون قلمرو حکومت خود را که جهان شناخته روزگار اوست، میان پسران خود بخش می‏کند.روم و خاور را به سلم، توران و چین را به تور و ایران و دشت نیزه‏وران را به ایرج می‏دهد.سلم و تور که سهم ایرج را برتر از آن خود می‏دانند، برادر کهتر خویش را به نامردمی، می‏کشند.سپس جنگهایی به فرماندهی منوچهر نبیره ایرج آغاز می‏شود، سلم و تور به خونخواهی ایرج، کشته می‏شوند، آنگاه، کنشها و واکنشهای سیاسی و نظامی ایران و توران را فرا می‏گیرد.اسطوره ایرج بازگویی بخش شدن زمین و پراکندگی آدمیان و حدیث جدایی ملتها و جنگ قدرت میان مردمانی است که در آفرینش زیک گوهرند 9 .کشته شدن ایرج، بی درنگ، کین خواهی را همچون اصل ضروری کار بست«داد»ناگزیر می‏گرداند.فریدون، پادشان خردمند و آرمانی شاهنامه که اینک پیر و ناتوان است، کار سلم و تور را، کاری اهریمنی و خواستن کین ایرج را خویشکاری و مأموریت اسمانی خود می‏داند.می‏گوید:

همی‏خواهم از روشن کردگار

که جندان زمان یابم از روزگار

که از تخم ایرج، یکی نامور

بیاید، برین کین ببندد کمر

چو دیدم جنین، زان سپس شایدم

اگر خاک، بالا بپیمایدم 10

از این پس، زندگی فریدون و فرمانروایی او، با کین خواهی وابسته است و چون سلم و تور کشته می‏گردند، و اصل«داد»به کار بسته می‏شود، زندگی او نیز به پایان می‏رسد، او سرهای بریده سه فرزند خود را در کنار خویش می‏نهد، از پیله قدرت بیرون می‏آید و در نقش پدری داغ دیده، با دریغ و درد جهان را بدرود می‏گوید.

منوچهر نیز، چون بالیده و برومند می‏شود، کین خواهی را آماج ضروری فرمانروایی خود می‏داند، جنگی که او می‏آغازد، برای پایش و ارجمندی داد است و از این روی، نبرد پیروان روشنی و راستی با پیروان دروغ و تاریکی است.در واقع صف آرایی دو نیروی اهورایی و اهرمنی در برابر هم است.آنکه در سوی راستی و روشنی شمشیر می‏زند، مجاهدی است که فرجام کار او رستگاری است.منوچهر به سپاهیانش می‏گوید:

بکوشید کاین جنگ آهرمن است

همان درد و کین است و خون خستن است

میان بسته دارید و بیدار بید

همه در پناه جهاندار بید

کسی کو شود کشته زین رزمگاه

بهشتی بود، شسته پاک از گناه 11

در اندیشه ایرانی، کشتن ایرج، بهانه و انگیزه جنگهای ایران و توران شد.پیش از آنکه فریدون جهان را میان فرزندان خود بخش کند، جنگ بین المللی‏ای نبود.بخشیدن زمین، دولتهای ایران و توران و روم را پدید آورد که پیامد ان، جنگ قدرت و فضای دشمنگونه در مناسبات آنها بود.سلم و تو ر که آزمند و قدرتجوی بودند، با برادر کشی، در جهان بذر کینه افشاندند، کنشها و واکنشهای بسیار کینه‏های دیرینه را انباشت.جنگها و ویرانیهای بیکران پدید آمد.فرجامین سخن آنکه، کشتن ایرج«گناه نخستین»بود که امن و آسایش را زا جهان برد.

چون کین خواهی خویشکاریی است که با کشتن سلم و تور انجام می‏شود، ایرانیان، با کشتن آن دو، کار خود را پایان یافته و ادامه خونریزی را نابایسته می‏دانند.از این روی، منوچهر به سپاهیان زینهارخواه سلم می‏گوید:

چو پیروزگر دادمان دستگاه

گنه کار، پیدا شد از بیگناه

کنون روز دادست و بیداد شد

سران را سر از کشتن آزاد شد

همه مهر جویید و افسون کنید

ز تن آلت جنگ بیرون کنید 12

اما خاطره این رویداد شوم، در یاد ایرانیان می‏ماند آن را در رفتار با همسایگان خود، راهنما قرار می‏دهند.کیقباد، در پاسخ‏نامه پشنگ که به خاک ایران دست اندازی کرده و اینک بر اثر شکست سپاهیانش، در خواست آشتی دارد و استدلال می‏کند که چون کین ایرج را، منوچهر با کشتن سلم و تور خواسته، ادامه نبرد ضرورت ندارد، یاد آور می‏شود که رسم بیداد را نخست تور نهاد.او بود که با کشتن ایرج نخستین ستم را مرتکب شد و ایرانیان در جنگها پیشدستی نکردند.

چنین داد پاسخ که دانی درست

که از ما نبد پیشدستی نخست

ز تور اندر آمد، نخستین ستم

که شاهی چو ایرج، شد از تخت کم 13

تورانیان، به رغم ایرانیان، با ماجرا برخورد عاطفی ندارند، و از گناه نیای خویش نیز شرمسار نیستند.آنان از ماجرا با هوشیاری و مصلحت اندیشی سود می‏جویند.آنگاه که قصد دست اندازی به خ اک ایران را دارند، برای بر انگیختن سپاهیان خود، کشتن تور (و سلم)را به دست منوچهر، دستاویز می‏کنند و نیت راستین خود را در پوشش خونخواهی پنهان می‏دارند.پس از مرگ منوچهر، نوذر جانشین او مردی تندخو و بی تدبیر است.پس کار ملک از سامان می‏افتد و بزرگان ایران به بر کنار کردن او می‏اندیشند.پشنگ، شاه توران زمان را برای دست اندازی به خاک ایران مناسب می‏بیند و برای بر انگیختن سرداران خود، خون تور را بهانه می‏کند:

پس آنگه ز مرگ منوچهر شاه

بشد آگهی تا به توران سپاه

زنا رفتن کار نوذر همان

یکایک بگفتند، با بدگمان

چو بشنید سالار ترکان، پشنگ

چنان خواست کآید به ایران به جنگ

یکی یاد کرد از نیا، زاد شم

هم از تور بر زد، یکی تیزدم 14

او به سرداران خود می‏گوید:

کنون روز تندی و کین جستنست

رخ از خون دیده، گه شستنست 15

اما چون اغریرث، فرزند او که پاک نهاد و خردمند و دور اندیش است، پدر را از کینه توزی بر حذر می‏دارد، پشنگ، ضرورت کین خواهی را فرایاد او می‏آورد و ذهن او را به نکته‏ای معطوف می‏دارد، که انسان عصر پهلوانی پایبند شرافت خانوادگی و ارزشهای قومی به آن حساس است.

نبیره که کین نیا را نجست

سزدگر نخوانی نژادش درست 16

افراسیاب به ایران لشکر می‏کشد و بر نوذر پیروز می‏شود و او را به بند می‏کشد.اما سپاهیان او در زابلستان، از زال شکست می‏خورند و او که از این شکست به خشم آمد، قصد کشتن نوذر را می‏کند.اما هنگام کشتن او نه شکست سپاه خویش که کشتن تور و سلم را یاد آور می‏شود.

چو از دور دیدش، زبان برگشاد

ز کین نیاگان همی‏کرد یاد

ز تور و ز سلم اندر آمد، نخست

دل و دیده، از شرم شاهان بشست 17

اما تورانیان، هنگامی که به علت شکست در جنگ یا به هم خوردن توازن قوا، یارای رویارویی با ایرانیان را ندارند، می‏کوشند ماجرای کشتن ایرج را ناچیز جلوه دهند.آنان در این گونه موردها، یک اصل را پایه گفت و گو با ایرانیان می‏دانند و آن مرز دو کشور، بر اساس بخشیدن فریدون است.بازگشت به آن روزگار، نادیده گرفتن و کم جلوه دادن تحولات بر خاسته از کشتن ایرج و ماجراهای پس از آن است.افراسیاب پس از شکست، به پدرش پشنگ نامه‏ای می‏نویسد و از او می‏خواهد که با کیقباد آشتی کند از ادامه جنگ با دشمن نیرومند بپرهیزد.می‏گوید:

زمینی کجا آفریدون گرد

بدانگه به تور دلاور سپرد

به من داده بودند و بخشیده راست

تو را کین پیشین نبایست خواست 18

پشنگ که کار را دشوار می‏یابد، به شاه ایران، نامه می‏نویسد و درباره ایرج می‏گوید:

گر از تور، بر ایرج نیک بخت

بد آمد پدید از پی تاج و تخت

بر آن بر همی‏راند باید سخن

بباید که پیوند ماند به بن

گر این کینه از ایرج آمد پدید

منوچهر سرتاسر آن کین کشید

بر آن هم که کرد آفریدون نخست

کجا راستی را به بخشش بجست

سزد گر برانیم، دل هم بر آن

نگردیم از آیین و راه سران

و سر انجام:

و گر همچنان، چون فریدون گرد

به تور و به سلم و به ایرج سپرد

ببخشیم و زان پس نجوییم کین

که چندین بلا خود، نیرزد، زمین 19

این واقع بینی سیاسی افراسیاب و زبردستیش در چگونگی مطرح ساختن مسایل، در همه جا دیده می‏شود.او پایبند اصلی ثابت و همیشگی نیست و رفتاری نرم و پر انعطاف دارد.در هر جا که مصلحت بداند، اصل را فدای واقعیت می‏کند.او هنگامی که سپاهیانش در جنگ با سیاوش شکسته می‏شوند و کار بر وی سخت می‏گردد، در پیشنهاد آشتیی که برای سیاوش می‏فرستد، ماجرای ایرج را هوشیارانه پیش می‏کشد و بار دیگر وضع مرزهای ایران و توران را بدانسان که درعهد فریدون بوده یاد آوری می‏کند و آنرا مایه تضمین صلح میان دو کشور می‏داند.می‏نویسد:

زمین تا لب رود جیحون، مراست

به سغدیم و این پادشاهی جداست

همانست کز تور و سلم دلیر

زبر شد جهان، آن کجا بود، زیر

از ایرج که بر بیگنه کشته شد

ز مغز بزرگان، خرد گشته شد

ز توران به ایران جدایی نبود

که با کین و جنگ آشنایی نبود 20

از تورانیان هیچ کس چون گرسیور، واقعیت اسطوره ایرج را بیان نکرد.او فضای دشمنگونه در روابط ایران و توران و تضادی را که از کشتن ایرج و جنگهای کین خواهانه و سپس کشتن سلم و تور پدید آمد، نیک می‏شناسد و پس از آن فجایع، دو کشور را چون آب و آتش سازش ناپذیر می‏داند، اما به رغم فراسیاب که اسطوره را به نفع قدرت و مصالح سیاسی توران تفسیر می‏کند، آن را برای مقاصد تنگ نظرانه خود به کار می‏برد.هنگام بد گویی از سیاوش، به افراسیاب می‏گوید که بر اثر ستم تور بر ایرج دو کشور ایران به صورت آب و آتش در آمده‏اند و اکنون:

تو خواهی که شان، خیره جفت آوری

همی باد را در نهفت آوری 21

او دشمنی دیرینه ایران و توران را واقعیتی آشکار می‏داند.بنابراین به افراسیاب گوشزد می‏کند که بودن سیاوش در توران برای قدرت او خطرناک است.او برای فریفتن سیاوش نیز از همین حربه سود می‏برد.به سیاوش می‏گوید:

نخستین ز تور آمد، ایدر بدی

که بر خاست زو، فرّه ایزدی

شنیدی که با ایرج کم سخن

به آغاز، کینه چه افگند بن؟

و ز آن جایگاه تا به افرسیاب

شدست آتش ایران و توران چو آب

به یک جای هرگز نیامیختند

ز پند و خرد، هر دو بگریختند

سپهدار ترکان از آن بتّر است

کنون گاز پیسه به چرم اندر است 22

دسیسه چینی گرسیوز سیاوش را به کشتن می‏دهد و جنگهای کین خواهانه ایرانیان آغاز می‏شود.سپاهیان کیخسرو به توران حمله می‏برند و کار بر پیران ویسه، سردار افراسیاب، سخت می‏شود.او به گودرز سردار سپاهیان ایران نامه‏ای می‏نویسد و در خواست آشتی می‏کند و حاضر به دادن امتیازات ارضی فراوان می‏شود.او در نامه خود، زیرکانه، به ماجرای ایرج اشاره می‏کند و آن را حاصل بد گوهری سلم و تور معرفی می‏کند و می‏پذیرد که سلم و تور گناهکار بوده‏اند.گویی در پشت این سخنان، تلاش زیرکانه‏ای نهفته است تا ماجرای سیاوش رنگ ببازد:

به پیوندم، این مهر و آیین و دین

بدوزم به دست وفا چشم کین

که بشکست هنگام شاه بزرگ

ز بد گوهر تور و سلم سترگ 23

اما جنگی که ایرانیان آغازیده‏اند، نه به کین خواهی ایرج که به خونخواهی سیاوش است جنگ، به پیروزی ایرانیان می‏انجامد و افراسیاب به گنگ دژ می‏پناهد.به کیخسرو پیام م فرست و درخواست آشتی می‏کند.کیخسرودر پاسخ، بدیهای او را فرایادش می‏آورد و ستمکاری نیاگان او را از روزگار منوچهر برمی‏شمرد که خود او، بر آنها افزوده است.

ز گاه منوچهر، تا این زمان

نبودی، مگر بد تن و بد گمان

ز تور اندر آمد زیان از نخست

کجا با پدر، دست بد را بشست

پسر بر پسر بگذرد همچنین

نه راه بزرگی نه آیین دین 24

**2)-بخش تاریخی**

اگر در شاهنامه، روم سر زمین سلم دانسته شده و قیصران و برخی بزرگان آن دیار از تبار اویند، چندان شگفتی آور نباید باشد.سلم ر متن‏های باستانی«سرم»و کشور او «سئیریم»amiariasآمده است.ساکنان سرزمین سئیریم، در تاریخ«سرمت»نام گرفته‏اند که در زبان لاتینی، «سرمتای»eatuamrasشده است و آنان مردمی ایرانی و آریایی نژاد بودند که گویا از سده سوم پیش از میلاد، سکاییان را از کرانه‏های شمالی دریای سیاه راندند و خود، در آنجا ساکن شدند.گروهی از مردمان، «سرمت‏های شرقی»بودند که با خوارزم رابطه نزدیک داشتند 25 .تاریخ رسمی ساسانیان که مأخذ سرایش شاهنامه بوده است تا حدّی زیاد به اسطوره در آمیخته و اگر در نامه‏نگاری سیاسی میان ایران و روم به مارجرای سلم و ترو اشاره‏ای نشده باشد، چه بسا که نویسندگان تاریخ رسمی ساسانیان، از اسطوره‏ای که حقیقتش می‏پنداشته‏اند و در کتاب مقدس آنان(اوستا)نیز آمده است چشم پوشیدن نمی‏توانستند.

در شاهنامه، ایرانیان، سلم را نخستین پادشاه روم و بنا کننده شهر کهن رم می‏دانند و از این حیث او را جانشین رو ملوس رومیان می‏کنند.گشتاسپ، در روم به شارستانی می‏رود که نشستگاه قیصران روم است و آن را سلم بر آورده است:

یکی شارستان بد، به روم اندرون

سه فرسنگ پهنای شهرش فزون

بر آورده سلم، جای بزرگ

نشستنگه قیصران سترگ 26

گشتاسپ که در ورم سرگردان است، نخست برای به دست آوردن پیشه دبیری، به دیوان قیصر می‏رود، امّا پذیرفته نمی‏شود.چوپان و ساربان قیصر نیز کاری به او نمی‏دهند.در بازار آهنگران کاری می‏جوید، اما چون آهن و سندان را با یک ضربه پتک، در هم می‏شکند عذرش را می‏خواهند.پس دلسرد و نومید به دهی در نزدیکی پایتخت می‏رود.مردی از باشندگان ده او را به خانه می‏برد.گشتاسپ نژاد آن مرد را

نم از تخم شاه آفریدون گرد

کز آن تخم، کس در جهان نیست خرد 27

پهلوانی رومی، به نام میرین، خواستار دختر قیصر است و قیصر به او گفته به شرطی دخترش با او همسر خواهد شد که گرگی مهیب را بکشد.میرین که خود را همآورد آن دد نمی‏بیند، به گشتاسپ روی می‏آورد، مردی هیشوی نام، میرن را به گشتاسپ چنین معرفی می‏کند:

دبیرست، با دانش و ارجمند

بگیرد شمار سپهر بلند

سخن گوید از فیلسوفان روم

ز آباد و ویران هر مرز و بوم

هم از گوهر سلم دارد نژاد

پدر، بر پدر، نام دارد به یاد 28

این همنژادی با قیصران روم، برای ایرانیان چنان مسلّم است که اسفندیار، در نبرد با رستم، از جوزه خوانان به آن می‏نازد و پس از بر شمردن نژاد پدری خویش، به نژاد مادری خود اشاره می‏کند:

همان مادرم، دختر قیصرست

کجا بر سر رومیان افسرست

همان قیصر از سلم دارد نژاد

ز تخم فریدون با فرّو داد

همان سلم پور فریدون گرد

که از خسروان، نام شاهی ببرد 29

اسطوره ایرج به روزگار ساسانیان نیز، بارها در روابط ایران و روم مطرح می‏شود. یک نمونه آن، در جنگ شاپور دو م با رومیان، پیش می‏آید.شاپور قیصر را در جنگ اسیر می‏کند و خود به روم لشکر می‏کشد و آنجا را به باد ویرانی و کشتار می‏گیرد. برانوش، قیصر نو، به شاپور می‏نویسد که تاراج و خون ریختن، نزد«مهان سر افراز»شوم است.اگر خونریختن به کین خواهی ایرج است، آن کین را منوچهر خواسته است.اگر کین اسکندر و دارا در میان است، دارا را دو دستور او کشتند، نه اسکندر و اگر از بدیهای قیصر، کینه به دل داری، اینک او در بند توست.پس«بوم روم»را ویران مکن، اگر رایت، کشتن و غارت است که«همه روم گشتند بی دست و پای»و زن و کودکانشان اسیر تواند 30 .

چنان که در سرآغاز این گفتار آمد، رومیان گاهی به اقتضای منافع خویش مدّعی می‏شدند که از بازماندگان مهاجران تروآییند.اما شنیده نشده که آنان خود را با ایرانیان، همنژاد بدانند.به نظر می‏رسد که تاریخ گزاران روزگار ساسانیان، با طرح خاطره اسکندر و دارا، خواسته‏اند سترگی کار شاپور را که کین ایرانیان را از رومیان هم میهن اسکندر(در شاهنامه اسکندر رومی دانسته شده است)خواسته، نشان دهند.به روزگار بهرام گور، مردی حکیم از سوی قیصر روم برای آزمودن فضل و دانش دانایان دربار بهرام به ایران می‏آید.بهرام پیش از پذیرفتن خردمند رومی، درباره بار دادن وی با موبد سخن می‏گوید و یاد آور می‏شود که قیصر روم، از نژاد سلم و فریدون است و چون به مردمی، سفیر صلح فرستاده است، باید او را به پیش بخوانیم:

یکی قیصر روم و قیصر نژاد

فریدون و راتاج بر سر نهاد

بزرگست و ز سلم دارد نژاد

ز شاهان فزون‏تر، به رسم و به داد 31

هر مزد ساسانی نیز قیصران روم را از تبار سلم می‏داند.او به پسرش، خسرو پرویز که از بهرام چوبینه شکست خورده می‏گوید، برای یاری خواستن به روم برو.زیرا قیصران روم که از تبار فریدونند، خویش تواند و در سختیها یاریت خواهند کرد:

فریدونیان نیز خویش تواند

چو کارت شود سخت، پیش تواند 32

رابطه خسرو پرویز با رومیان پیچیده است.او پس از شکست خوردن از بهرام چوبینه، برای یاری خواستن به روم، (بیزانس)می‏رود.خود، در شهری می‏ماند و خرّاد برزین را نزد قیصر می‏فرستد.فرستاده خسرو، هنگام خواندن نامه او بر قیصر؛نخست بر جهاندار(خداوند)آفرین می‏گوید و به آفرینش سپهر و ستاره و سرشتن آدم (گیومرث)از خاک اشاره می‏کند.آنگاه:

چنان تا به شاه آفریدون رسید

کزان سرفرازان، ورا برگزید

پدید آمد آن تخمه اندر جهان

ببود آشکار، آنچ بودی نهان 33

قیصر، برای یاری دادن به خسرو پرویز، چهار شرط پیشنهاد می‏کند:

1خسرو، از روم، باژ نخواهد؛

2)سرزمینهایی که ایران از روم گرفته بوده، پس داده شود؛

3)از این پس، از سلم و تور و ایرج سخنی نرود تا دشمنی‏ها از میان برود و دو کشور ایران و روم برادر گردند؛

4)خسرو پرویز، ماریا دختر قیصر را به همسری بپذیرد، تا از آن دو، فرزندی آید که نژاد قیصران و ساسانیان را داشته باشد و از آن پس، دیگر کسی از کین ایرج یادی نکند 34 .

خسرو، آن چهار شرط را می‏پذیرد و از یاری قیصر بهره‏مند می‏شود و در نبرد با بهرام پیروز می‏گردد.پس از شکست بهرام چوبینه، قیصر در بهره گیری از موقعیت بر می‏آید.او به مناسبت زادن فزند خسرو و ماریا(شیرویه)، هدایایی به دربار ایران می‏فرستد و از خسرو می‏خواهد که دار(صلیب)مسیح را که ایرانیان به غنیمت آورده‏اند، به روم باز فرستد تا مسیحیان مؤمن، در روزهای یکشنبه بر آن، روی بمالند و یاد آوری می‏کند که با این کار خسر، کینه‏های درینه‏ای که از روزگار فریدونم، بر اثر کشتن ایرج بر جای مانده، از میان خواهد رفت.گویی همه کشاکش میان ایران و روم را کشتن ایرج

شود کشور آسوده از تاختن

به هر گوشه‏ای، کینها ساختن

خسرو باژ و ساو قیصر را می‏پذیرد، امّا از پس دادن صلیب تن می‏زند و بهانه می‏آورد که این کار خشم موبدان زردشتی را برخواهد انگیخت.زیرا آنان خواهند پنداشت که شاه آیین ترسایی پذیرفته است.وی، در پایان نامه خود، نگران می‏نماید که شیرویه در آینده، به دو کشور زیان برساند و با بهانه کردن کردار سلم و اسکندر، «کین نو آیین»را با«کین کهن»در آمیزد.

**دوم:خون سیاوش؛دومین ستم**

**1)بخش پهلوانی**

کشته شدن ایرج«گناه نخستینی»بود که شومی آن، دامن ایران و توران را گرفت و رویدادهایی بس دردناک پدید آورد.حتّا، کشته شدن سیاوش، خود نتیجه ناگزیر محیط دشمنگونی بود که این«گناه نخستین»پدید آورده بود.با وجود این، خون سیاوش، خون ایرج را کم رنگ ساخت، در بخش پهلوانی شاهنامه، به رغم اینکه دو رویداد، گاهی همعنان می‏شوند، پس ا ز کشته شدن سیاوش، خون او و ستمی که بر وی رفته مایه کشاکش‏ها و رویدادهای بسیار می‏شود.اما در بخش تاریخی، بار دیگر، ماجرای ایرج برتری می‏یابد.

می‏دانیم که سیاوش فرزند کاوس شاه است.مادر او، دختری تورانی است که گیو و طوس، او را در مرز ایران و توران یافته بودند.سیاوش، پس از زادن، به رستم سپرده می‏شود تا او را به نیکویی و سزاوار تخت شاهی بپرورد.سیاوش، همه صفتهای یک رهبر آرمانی را دارد؛مدبر و هوشیار و دلیر و زیباست.او مرد اخلاق و پاک دامن و پارسا و درست پیمان است.چون نیرنگها و شگردهای سیاست پیشگان و قدرتجویان را ندارد، به دشواریهای بسیار گرفتار می‏شود.نخست، نامادریش، سودابه به او با چشم هوس می‏نگرد و در راهش دام فریب می نهد و پدرش که قدرت سترگ را با اندیشه خرد، در آمیخته، او را وا می‏دارد که برای اثبات بیگناهیش از آتش بگذرد.سیاوش، سپس برای دور شدن از دربار تباه پدر، به جنگ افراسیاب که دست اندازی به مرزهای ایران را آغازیده می‏رود و با تدبیر و دلیری پیروز می‏شود.چون افراسیاب در خواست آشتی می‏کند و خواسته فراوان می‏فرستد، پیشنهاد آشتی و خواسته شاه توران را می پذیرد.اما کاوس پیمان آشتی را تنفیذ نمی‏کند.سیاوش که بر دو راهی پیمان شکستن و ترک گفتن کشور مانده، برای گریز از پیمان شکنی به افراسیاب می‏پناهد.او در توران با فرنگیس دختر افرسیاب پیمان زناشویی می‏بندد و در سوی خاور توران سیاوشگرد و کنگ دژ را می‏سازد.گرسیوز، برادر افراسیاب که بر سیاوش رشک می‏برد و کینه او را به دل می گیرد، در روابط او و افراسیاب اخلال می‏کند و سیاوش، بی گناه، به فرمان فرمانروای توران کشته می‏شود.آنگاه، ایرانیان، به کین خواهی به پا می‏خیزند.جنگهای کین خواانه علیه توران آغاز می‏شودو روزگاری دراز کشتار و ویرانی همه جا را فرا می‏گیرد.

از دید ایرانیان، کین خواهی کاری است ناگزیر و جنگی که آغازیده‏اند، جنگی مقدس است که جنگجوی انباز در آن، ایرانی پاک نهادی است که خویشکاری خود را به انجام می‏رساند.مقدر بودن جنگ کین خواهانه را کیخسرو و در گفت و گوی با گیو به زبان می‏آورد.

شاه می‏گوید از موبدان شنیده‏ام:

که من با سواران ایران به جنگ

سوی شهر توران شوم بی درنگ

به کین سیاوش کشم لشکرا

به پیلان سر آرم از آن کشورا 35

کین خواهی مأموریتی آسمانی و خویشکاری کیخسرو و سرلوحه منشور پادشاهی اوست.گویی آماج نشستن او بر او رنگ شاهی، خواستن کین سیاوش است و بس. هنگامی که کاوس پادشاهی را به نبیره خود وا می‏گذارد.شاه نو، نخست به گرد کشور سفر می‏کند.سپس در نشستی که کاوس و زال و رستم حضور دارند.سخن از کشته شدن سیاوش می‏رود.کاوس از آن فاجعه و پیآمدهای آن می‏گوید و کیخسرو را به کین خواهی بر می‏انگیزد و او را سوگند می‏دهد که تا بر آوردن مقصود از پای ننشیند:

کنون از تو سوگند، خواهم یکی

نباید که پیچی ز داد اندکی

که پرکین کنی دل ز افراسیاب

دمی آتش اندر نیاری به آب

سپس به او گوشزد می‏کند که مبادا به ملاحظه خویشی(افراسیاب نیای مادری کیخسرو است)خون پدر از یاد ببرد.او را به«دادار خورشید و ماه»به«تیغ و به مهر و به تخت و کلاه»سوگند می‏دهد که از جنگ دادگرانه روی برنتابد.

که هرگز نپیچم سوی مهر اوی

نبینم به خواب اندرون چهر اوی

وی پیان نامه‏ای به خط پهلوی می نویسد و زال و رستم و دیگر بزرگان ایرانزمین را گواه می‏گیرد که تا خواستن کین سیاوش از پای ننشیند.وی در نیایش به درگاه خداوند، از خدای می‏خواهد که بر افراسیاب که«به بیداد خون سیاش بریخت»پیروزش گرداند. جنگ کین خواهانه، جهاد است و هر که در آن شمشیر بزند، خواه بکشد، خواه کشته گردد، «بهشت برینش بود جایگاه»در این جنگ مقدّس، کین خواهی هدف بی چون و چرایی است که چشم پوشی از آن ممکن نیست.از این روی، چون افراسیاب در«جنگ بزرگ»درخواست آشتی می‏کند، و حاضر می‏شود به ازای صلح، امتیازات ارضی و خواسته فراوان بدهد و ایرانیان، جز رستم که«ز درد سیاوش به دل کینه داشت»به آشتی خرسندی، می‏نمایند.کیخسرو می‏گوید:

چو بر تخت برزنده افراسیاب

بماند، جهان گردد، از وی خراب 36

شاه توران، ستم پیشه و آزمند و قدرتجویی است که:

سیاووش را نیز، بر بیگناه

بکشت، از پی گنج و تخت و کلاه 37

کیخسرو که از گرایش ایرانیان به آشتی رنجیده، می‏گوید:«گمانی نبردم که ایرانیان»تا اید، از این کین دست بشویند، وی با گفتار خویش آنان را از پندار باطل باز می‏گرداند.

در نبرد«دوازده رخ»و«جنگ بزرگ»ایرانیان، بر سپاه افراسیاب پیروز می‏شوند. کیخسرو به شکستن سپاه توران خرسند نیست، زیرا پیروزی خود را هنگامی کامل می‏داند که بر خونیان سیاوش دست یابد.آنگاه است که اصل دادگری به کار بسته شده و خویشکاری او انجام پذیرفته است.این غایت فرمانروایی اوست.می‏گوید:

مرا با نیا، جز به خنجر، سخن

نباشد، نگردانم، این کین کهن

به نیروی یزدان پیروزگر

ببندم به کین سیاوش، کمر 38

پیگرد افراسیاب، افزون بر خونخواهی، انگیزه سیاسی نیز دارد؛او نباید بار دیگر به قدرت دست یابد زیرا:

چو بر تخت، برزنده افراسیاب

بماند، جهان گردد، از وی خراب

کاوس نیز در نامه خود به کیخسرو، همین مطلب را یاد آوری می‏کند.او به نبیره خویش می‏نویسد افراسیاب را همه جا، به توران و مکران و دریای چین دنبال کن تا او را به چنگ آوری و جهانی مگر زورهایی بود.در واقع، نیرنگبازی افراسیاب، ایرانیان را نگران قدرت یافتن دوباره او کرده است.سرانجام، کیخسرو بر افراسیاب دست می‏یابد و چون قصد کشتن او را می‏کند، شاه توران:

به آواز گفت، ای بد کینه جوی

چرا کشت خواهی نیا را بگوی

کیخسرو، در پاسخ، کردار زشت و گناهان او را فرایادش می‏آورد.از کشتن اغریرث 39 برادر افراسیاب و نوذر یاد می‏کند و سپس می‏گوید:

سه دیگر سیاوش که چون او سوار

نبیند کسی از مهان یادگار

بریدی سرش، چون سر گوشفند

همی‏برگذشتی ز چرخ بلند

به کردار بد تیز بشتافتی

مکافات آن دب، کنون یافتی 40

با کشته شدن افراسیاب خویشکاری کیخسرو، نیز به انجام می‏رسد و غایت دادگرانه‏ای که دنبال می‏کرد تحقق می‏پذیرد.اینک پادشاهی او بهانه و انگیزه‏ای برای پاییدن ندارد.می‏گوید:

من اکنون چو کین پدر خواستم

جهانی به خوبی بیاراستم

بکشتم کسی را که بایست کشت

که بدکژّ و با راه یزدان درشت

کنون آن به آید که من راه جوی

شوم پیش یزدان، پر از آب، روی 41

شاه به زال نیز که به خاطر دست کشیدن از تخت شاهی نکوهشش می‏کند می‏گوید:

کنون من، چو کین پدر خواستم

جهان را به پیروزی آراستم

بکشتم کسی را کزو بود کین

ز بد گوهران یادگاری نماند

به گیتی مرا نیز کاری نماند

ز بد گوهران یادگاری نماند 42

افزون بر کیخسرو، پهلوانان ایرانی نیز در کین خواهی استوارند اما رستم از همه دل سوخته‏تر است.او آموزگار و پرورنده سیاوش بوده، او را از شیر خوارگی تا بالندگی در کنار داشته است.از این روی، افزون بر خویشکاری در جایگاه پهلوانی، پیوندی معنوی، او را در کین خواستن ناشکیبا ساخته است.در دیدگاه او کسانی که در کشتن سیاوش دست داشته‏اند، در طیفی گسترده جای دارند.نخست کاوس است که نابخردانه، فرزند خود را به کام مرگ فرستاده است.او شاهی است که میان خرد و قدرتش توازن منطقی نیست.از این روی، کرداری زیانبار دارد.می‏گوید:

از اندیشه خرد و شاه سترگ

بیامد به ما بر، زیانی بزرگ

در دربار کاوس، کار جهاندایر، از انجمن ردان و بخردان، از حوزه دانایی به محفل هوسرانان شبستان برده شده و کاوس را«مهر سودابه و بدخویی»اما سودابه را از شبستان به گیسو بیرون می‏کشد و با خنجر دونیمش می‏کند.آنگاه بسیج نیرو می‏کند و در حمله‏ای برق آسا، توران را به خاک و خون می‏کشد.

همان غارت و کشتن، اندر گرفت

همه بو م و بردست، بر سر گرفت

ز توران زمین تا به سقلاب و روم

نماندند یک مرز آباد بوم 43

پس از این کشتار و ویرانگری که زاده غلیان احساسات و تأثّر از کشتن سیاوش است، رستم رفتاری سنجیده‏تر پیش می‏گیرد و رویداد سیاوش را بخردانه تحلیل می‏کند و میزان مجازات هر کس را با میزان شرکتش در ارتکاب جرم می‏سنجد.در جنگ با کاوس کشانی، در گفت و گوی باهومان، پیشنهاد می‏کند که همه آنان که در ریختن خون سیاوش دست داشته‏اند باید پادافره ببینند.کارگزاران اصلی گرسیوز و گروی زره‏اند.

خاندان ویسه در ماجرای دستی نداشته‏اند، اما دورویی کرده‏اند.بنابراین هومان و لهّاک و فرشید ورد و کلباد و نستیهن باید پادافره ببینند.اگر این چندین تسلیم ایرانیان شوند، جنگ پایان خواهد گرفت.اما پیران، سر خاندان ویسه گناهی ندارد، می‏گوید:

ز پیران مرا دل بسوزد همی

ز مهرش، روان بر فروزد همی

ز خون سیاوش، جگر خسته اوست

ز ترکان کنون راد و آهسته اوست 44

بنابراین پیشنهاد می‏کند که پیران نزد او فرستاده شود.اما نه برای کشتن، بلکه برای اینکه در زمان بایسته درباره‏اش تصمیم گرفته شود.

سایر بزرگان ایران نیز، هر چند نه به اندازه رستم، در کین خواهی سیاوش پای بر جایند. زیرا کین خواهی افزون براین که به کار بستن آیین دادگری است، فرمان شاه نیز هست و خویشکاری پهلوان، فرمانبرداری و نبرد کردن است.آنان چنان خشکمگین و کینه توزند که چون پهلوانی تورانی را می‏کشند، چهره بر خون او می‏مالند یا از خون او می‏نوشند تا خشم خود را فرو بنشانند.رهّام، پس از کشتن هماورد خود، بارمان:

فرود آمد از باره کرده آفرین

زدادار بر بخت شاه زمین

به کین سیاوش، خروشید زار

نیایش همی‏کرد بر کردگار 46

تورانیان، به رغم ایرانیان، در مارجرای سیاوش گناهکارند و در کشاکشها حالت انفعالی دارند.آنان، همانند مورد ایرج می‏کوشند فاجعه را سبک جلوه دهند.گاهی نیز، خود را بیگناه و سیاوش را گناهکار قلمداد می‏کنند یا دست سر نوشت را در کنار می‏دانند. به هر حال آنان، با موضوع، با ظرافت سیاسی، بر خورد می‏کنند.پشنگ پسر افراسیاب به پدرش می‏گوید که سیاوش را چون فرزند خویش داشتی و رفتارت با وی پدرانه بود و چنان تیمارش می‏کردی که باد ناخوش، نبایستی بر او گذشت.کشتن او کاری درست بود، زیرا او تاج و تخت تو را می‏خواست:

گر او را نکشتی جهاندار شاه

بدو باز گشتی، نگین و کلاه

می‏گوید، اکنون کیخسرو آن نیکیها را زا یاد برده و آهنگ جنگ با نیای خویش کرده است.او افراسیاب را به خاطر نکشتن کیخسرو می‏نکوهد.به نظر می‏رسد که انی نادیده گرفتن واقعیت، گونه‏ای خود فریبی است برای بر قراری توازن روانی گوینده، او از نیکی‏های پیران ویسه در حقّ کیخسرو یاد می‏کند و شاه ایران را که رعایت او را نکرده ناسپاس می‏خواند 47 .

افراسیاب نیز.جز از ناچاری، به گناه خود، خستو نمی‏شود باید پرسید آیا او هنگام کشتن سیاوش، از توطئه گرسیوز آگاه بوده است؟پاسخ منفی است.افراسیاب نیز چون سیاوش گرفتار نیرنگ گرسیوز شده بود.از این روی، خود را بیگناه می‏داند.شاید با به دیده گرفتن این واقعیت است که رستم هنگام بر شمردن دست در کاران کشتن سیاوش از افراسیاب نامی نمی‏برد.ایرادی که به افراسیاب وارد است، این است که او در موضع قدرت بود و می‏توانست از کشتن کسی که ساز و برگی نداشت، چشم بپوشد.او همچنین در کشتن سیاوش شتاب ورزیده بود، روش منطقی محاکمه سیاوش بود.در این صورت پرده از راز گرسیوز برداشته و نیزنگش آشکار می‏شد.آن شتاب ورزی و پافشاری گرسیوز در کشته شدن سیاوش، برای جلوگیری از آشکار شدن حقیقت بود.به هر حال افراسیاب خود را بیگناه جلوه می‏دهد.در جنگ بزرگ، به کیخسرو پیام می‏فرستد که با گرفتن امتیاز ارضی و گنج و خواسته، آشتی کند.در همان حال که می‏گوید:«پشیمان شدست از گذشتن ز آب»فراموش نمی‏کند که بگوید:«سیاوش، نه بر بیگنه کشته شد».تا اینجا افرسیاب هنوز در موضع قدرت است؛سپاهی، آماده جنگ دارد و اگر چه گزیده‏ترین پهلوانانش در جنگ دوازده رخ کشته شده‏اند، هنوز نیرومند است و به رغم ترسی که بر جانش چنگ انداخته، امید خود را پاک از دست نداده است.اما جون در جنگ با کیخسرو، شکست می‏خورد و به کنگ دژ می‏پناهد، زبونانه از کیخسرو در خواست آشتی می‏کند.او به گناه خویش، خستو می‏شود و می‏گوید به وسوسه دیوناپاک سیاوش را کشته است:

که بر دست من پور کاوس شاه

سیاوش رد، کشته شد بیگناه

نه من کشتم او را که ناپاک دیو

ببرداز دلم ترس گیهان خدیو

زمانه ورا بد، بهانه مرا

به چنگ اندرون بد فسانه مرا 48

اما افراسیاب در فرجامین جنگ، با کیخسرو که بار دیگر سپاهیانی گرد آورده، دلیری می‏کند و سیاوش را گناهکار می‏شمرد.به کیخسرو می‏گوید:

ز کین پدر گر دلت خیره شد

چنین آب من، پیش تو تیره شد

از آن بد، سیاوش گنه کار بود

مرا دل پر از درد و تیمار بود 49

در کشاکشهای ایران و توران، هیچکس چون پیران ویسه زیان نمی‏بیند او نبیره‏اش فرود و دخترش جریره را بر اثر سبکسری و نابخردی طوس از دست می‏دهد.برادرانش در جنگ، جان می‏بازند و سرانجام، خود او سر بر شمشیر انتقام گودرز می‏نهد.اما دشواری کار او در جای دیگری است.او میان گزینش آیین دادگری و رسم بیداد، درمانده است.از یکسو می‏داند که جنگ کیخسرو علیه افراسیاب، جنگی است دادگرانه و از سوی دیگر منش پهلوانی او پیمان شکنی و بی وفایی به افراسیاب را نمی‏پذیرد.از دید او، افراسیاب سبکسر و تیز خشم است و کشتن سیاوش نیز از این خوی و خیم او ناشی شده است.

سر شاه کشور چین گشته شد

سیاوش، بردست او کشته شد

به فرمان گرسیوز کم خرد

سر اژدها را کسی نسپرد 50

پیران، خطای افراسیاب را از خود او نیز پنهان نمی‏دارد.هنگامی که بیژن به چنگ تورانیان افتاده و افراسیاب قصد کشتن او کرده، به شاه می‏گوید:

مکش گفتمت پور کاوس را

که دشمن کنی رستم و طوس را

بکشتی به خیره سیاوش را

به زهر اندر آمیختی، نوش را 51

پیران چنین می‏اندیشد که ایرانیان، به او ناسپاسند و قدر رنجهایی را که در نگاهداری جان فرنگیس و کیخسرو برده نمی‏دانند.به رستم می‏گوید:

فرنگیس را من خریدم به جان

پدر بر سر آورده بودش زمان

به خانه نهانش همی‏داشتم

بر او پشت، هرگز نه بر گاشتم 52

او ادامه جنگ و کشتار را برای خونخواهی سیاوش، بیهوده می‏داند، چرا که روان سیاوش از ریختن خون‏ها و ویرانی کشورها سودی نمی‏برد.پیران، دردسری را که گزینش هواداری از«دادگری»و وفاداری به افراسیاب، برایش پیش آورده به رستم باز می‏گوید:

پر از دردم، ای پهلوان از دو روی

ز دو انجمن، سر پر از گفت و گوی

نه راه گریزست، ز افراسیاب

نه جای دگر دارم، آرام و خواب 53

او انسان روزگار پهلوانی است و منش و ارجمندی را از نام خود دارد و نام با پیمان شکنی به ننگ می‏آلاید.پس پشت کردن به افراسیاب را آیین پهلوانی بر نمی‏تابد.از این روی، دردمندانه، آرزومند است که ایرانیان دشواری او را دریابند.اما ایرانیان، با او تفاهم ندارند.او مردی خردمند است، در کشتن سیاوش بی گناه مانده و به فرنگیس و کیخسرو، نیکی کرده اما اکنون در اردوی دروغ و بیداد است و راه اهریمنی می‏پیماید.با چنین دریافتی است که گیز، هنگامی که پیران پیشنهاد گودرز را درباره روی آوردن او به ایرانیان نمی‏پذیرد، می‏گوید:

که او را همی‏آشتی رای نیست

به دلش اندرون، داد را جای نیست

افزون بر این، او را«جهاندیده پر فریب»ی می‏دانند که گرچه در کشتن سیاوش دست نداشته، اما در بردن شاهزاده ایرانی به توران، کوشیده است و در پاسخ این پرسش ّ\*R، که روان سیاوش را کین خواهی چه سود؟می‏گویند:

ز خون سیاوش به افراسیاب

چه سود است؟از داد، سر بر متاب

سیاوش به سوگند تو سربداد

تو دادی به خیره، مرو را به باد 54

پیران ویس‏ق، خردمندترین مرد توران، در رویارویی با گودرز کشته می‏شود.کشنده او، به رغم کیخسرو و رستم و حتّا طوس، با او همدلی نداشت.با وجود این، بر بالین او رفتاری دوگانه دارد.از یک سوی، از خون پیران می‏نوشد تا آتش کینه را درون سینه خود فرو نشاند از دیگر سوی، بر بالینش درفشی بر پای می‏کند تا بر او سایه افکند و سری را که روزگاری، همه خرد و اندیشه توران در آن می‏گنجید، از گزند آفتاب، بپوشاند.کیخسرو که هستی خود را مدیون پیران می‏داند، با دیدن کشته وی:

فرو ریخت، آب از دودیده به درد

که کردارنیکی، همی‏یاد کرد.

به پیرانش بر، دل، از آن سان بسوخت

تو گفتی به دلش آتش اندر فروخت 55

با این حال، باور دارد که مراو را ببرد اهرمن دل ز جای و چون به آیین داد نگروید، فرجام را یافت که سزاور آن بود.

**2)-ایرانی هرگز ستمی را که بر سیاوش رفته فراموش نمی‏کند و به آن، چون عاملی می‏نگرد که سبب دشمنایگی در مناسبات ایران و توران می‏شود.در بخش تاریخی شاهنامه، ترکانی که پس از بر انداخته شدن دولت هفتالیان به دست کسری انوشیروان، با ایران هم مرز شده بودند، جانشین تورانیان آریایی‏نژاد و با آنان یکی انگاشته می‏شوند و از این روی، خون سیاوش و پیامدهای آن که چون خاطره‏ای ازلی از دوران پهلوانی به دوران تاریخی انتقال می‏یابد، بر روابط دو ملت ایران و ترک حاکم می‏گردد.نمونه آشکار این پایندگی خاطره ازلی را در داستان بهرام چوبینه می‏بینیم.پس از آنکه بهرام به دسیسه فرستادگان خسرو پرویز در مرو کشته می‏شود، خاقان ترک از خواهر او گردیه خواستگاری می‏کند.گردیه در انجمنی که از ایرانیان بر پای می‏شود از نیکی‏های خاقان در حق برادرش ستایش می‏کند، اما درباره پیوند زناشویی به او نظری دیگر دارد و بر این باور است که ایرانی از خویشی با ترک«غم و رنج بیند به فرجام کار»:**

و لیکن چو با ترک ایرانیان

بکوشد که خویشی بود، در میان

ز پیوند، و ز بند آن روزگار

غم و رنج بیند، به فرجام کار

نگر تا سیاوش از افراسیاب

چه بر خورد، جز تابش آفتاب

سر خویش داد از نخستین به باد

جوانی که چون او، ز مادر نزاد 56

یزد گرد، پادشاه نگونبخت ساسانی که در مرو، درمانده و سرگردان شده به آسیایی می‏پناهد.ماهوی سوری، آهنگ کشتن او را می‏کند و ایرانیان پریشان خاطر به او اعتراض می‏کنند.مهر نوش نامی با چشمان گریان، او را از کشتن شاه بر حذر می‏دارد.و از فرجام کار کشندگان شاهان کیانی سخن می‏گوید:

به ماهوی گفت، ای بدبد نژاد

که نه رای فرجام دانی، نه داد

ز خون کیان شرم دارد نهنگ

اگر کشته بیند، ندرّد پلنگ

ایا بتّر از دد، به مهر و به خوی

همی‏گاه شاه، آیدت آرزو؟

چو بر دست ضحّاک، جم کشته شد

چه مایه سپهر از برش گشته شد

چو ضحاک بگرفت روی زمین

پدید آمد اندر جهان آبتین

بزاد آفریدون فرخّ‏نژاد

جهان را یکی دیگر آمد نهاد

شنیدی که ضحّاک بیداد گر

چه آورد از آن خویشتن را به سر

برو سال بگذشت ما نا هزار

به فرجام کار آمدش خواستار

و دیگر که تور، آن سرافراز مرد

کجا آز ایران، و را رنجه کرد

همان ایرج پاک دین را بکشت

برو، گردش آسمان شد درشت

منوچهر ز آن تخمه آمد کیان

کمر بست بی آرزو در میان

به گفتار گرسیوز افراسیاب

ببرد از روان و خرد، شرم و آب

جهاندار کیخسرو از پش اوی

بیامد، جهان کرد، پر گفت و گوی

نیارا به خنجر، به دو نیم کرد

سر کینه جویان، پر از بیم کرد 57

**پی نوشت‏ها و مآخذ**

(1).henry tudor,political myth,macmilan,london,2791,p.51.

(2).همان، ص 16.

(3).همان، ص 105 همچنین، ر.ک، ویلیام شایرر، ظهور و سقوط رایش سوم، ترجمه ابوطالب صارمی، چاپ چهارم، امیر کبیر، 1355، صص 112-129. (4).کتا عهد عتیق، سفر پیداش، باب 15 آیه 119.

(5).روژه گارودی، صهیونیسم سیاسی، ترجمه دکتر منوچهر بیات مختاری، مؤسسه چاپ و انتشارات استان قدس رضوی، مشهد، 1364، ص 148.

(6).political myth p.96

(7).همان

(8).همان، ص 20.

(9).برای آگاهی از داستان ایرج ر.ک حجت الله اصیل، «تراژدی ایرج، تقابل قدرت و اخلاق» گلچرخ، شماره دوم، اردیبهشت و خرداد 1371.

(10).شاهنامه، چاپ مسکو، ج 1، ص 106.

(11).همان، ص 121.

(12).همان، ص 130

(13).همان ج 2، ص 71.

(14).همان، ص 10.

(15).همان، ص 11.

(16).همان، ص 12.

(17).همان، ص 35.

(18).همان، ص 68.

(19).همان، ص 70.

(20).ج 3، ص 54.

(21).همان، ص 125.

(22).همان، ص 132.

(23).ج 5، ص 151.

24.همان، ص 309.

25.دکتر عنایت الله رضا، «ترکان، چاپ تورکیسم و پان تورانیسم»، اطلاعات سیاسی و اقتصادی، سال ششم، شماره نهم و دهم، خرداد و تیر 1371 برای آگاهی از من اوستا، ر.ک اوستا، یشتها، کرده سی و یکم\*گزارش و پژوهش جلیل دوستخواه.

26.شاهنامه، ج 6، ص 17.

27.همان، ص 20.

28.همان، ص 28.

29.همان، ص 159.

30.همان، ج 7، ص 246.

31.همان، ص 402.

32.ج 9، ص 47.

33.همان، ص 79.

34.همان، صص 85-86.

35.ج 5، ص 40.

36.همان، ص 266.

37.همان، ص 267.

38.همان، ص 336.

39.اغریرث، برادر افراسیاب و پسر پشنگ، مردی پاک دل و خردمند بود و دل با ایرانیان داشت. هنگامی که پشنگ آهنگ لشکر کشی به ایران کرد او را از این کار بر حذر داشت او همچنین ایرانیانی را که در بند افراسیاب بودند رهانید و افراسیاب به پادافره این کار او را با شمشیر به دو نیم کرد.

40.شاهنامه، ج 5، ص 374.

41.همان، صص 380-381.

42.همان، ص 396.

43.ج 3، ص 194.

44.ج 4، ص 217.

45.ج 5، ص 195.

46.همان، ص 203.

47.همان، صص 257-258.

48.همان، ص 304.

49.همان، ص 327.

50.ج 4، ص 228.

51.ج 5، صص 30-31.

52.ج 4، ص 222.

53.همان

54.ج 5، ص 188.

55.همان، ص 226.

56.ج 9، ص 173

57.همان، صص 356-357

پایان مقاله